روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۱ مرداد ۱۳۹۵ • ۸ ذی‌القعده ۱۴۳۷ • ۱۱ آگوست ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۵۳ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۹ • اذان مغرب ۲۰:۱۷ • اذان صبح‌فردا ۴:۴۸ • طلوع آفتاب ۶:۲۱

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

ماجرای عشق و عاشقی میدون

چرا نباید ماه عسل به سانفرانسیسکو رفت؟

● **پوریا عالمی:** درحالی‌که ما نمی‌دانیم چطوری به این‌همه چیز اعتراض کنیم، مردم سانفرانسیسکو چون چیزی برای اعتراض پیدا نکرده‌اند، در اعتراض به قانون ممنوعیت برهنگی کامل (برهنگی کامل یعنی هیچی تنت نباشد، جز کفش که آن هم تنت نیست و پات است. برهنگی غیرکامل هم لابد این است که چیزی پات نباشد، اما یک چیزی تنت باشد که سرما نخوری. ما واقعا نمی‌دانیم)، به صورت کاملا برهنه در خیابان حضور به‌هم رسانیده‌اند. چه‌جوری؟ این‌جوری که یک عروس ۴۱ساله و یک داماد ۲۰ساله درست بعد از مراسم عروسی، در مراسم باشکوهی یکی‌یکی کنده‌اند و ریخته‌اند و از کلیسا زده‌اند بیرون و پلیس آمریکا هم زرتی آنها را دستگیر کرده. واقعا آدم از این‌همه محدودیت به تنگ می‌آید و دادش به هوا بلند می‌شود. درضمن بیچاره پلیس آمریکا. شما فکر می‌کنی در طول روز چند نفر لخت می‌شوند که پلیس آمریکا دستگیرشان کند؟ اصلا مشتری ندارند. به‌همین‌دلیل پلیس آمریکا چاق شده. بعد هم آدم مبهوت می‌ماند. یعنی درحالی‌که ما به‌عنوان یک انسان چشم‌به‌راه اول ماه هستیم که یارانه ما را دولت از این حساب و آن حساب بزند و بریزد به حساب ما، مردم خارج شورش را درآورده‌اند و لخت می‌شوند. سوفیا باور کن که یکی مثل خود من، حاضر است اگر درحال‌حاضر مسائل اقتصادی و اجتماعی‌اش حل شود، توی تابستان هم با پالتو و دستکش و کلاه بیاید بیرون. من همین دیروز رفتم پیش روان‌کاو و گفتم آمده‌ام خودم را بریزم بیرون، زنگ زد ۱۱۰ گفت این آقا مشکل دارد. خلاصه ما از مسئولان ممنون هستیم که همیشه قدری از مشکلات را سرمان می‌ریزند که ما ذهنمان درگیر بماند و وقت برای کارهای دیگر نداشته باشیم. والا. ما الان از بس باید از این اداره به آن وزارتخانه برویم و به مشکلاتمان اعتراض کنیم، وقت نمی‌شود و نصف اعتراضمان را همان‌طور سرپایی انجام می‌دهیم. لخت‌شدنمان کجا بود؟ سوفیا باور کن من یک ایرانی غیرتی خاصی هستم و اگر یک درصد هم احتمال داشت تو را ببرم سانفرانسیسکو، هوا شد. واقعا دایی‌جان ناپلئون حق داشت که می‌گفت باید تنها و مجردی رفت سانفرانسیسکو. ما جدی نگرفتیم.

وصیت: سوفیا این عروس و داماد توی سانفرانسیسکو خوشی زده زیر دلشان و لخت شدند؟ ما نمی‌دانیم، اما می‌دانم دیروز که سوار مترو بودم و داشتم می‌آمدم خانه شما خواستگاری، یک جیب‌بر فرضی ما را سه‌سوت لخت کرد و ما حتی نتوانستیم اعتراض کنیم، بلکه سینه‌خیز تا خانه رفتیم.

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی

یادآر

مظفر بختیار به روایت سیدحسین نصر

سید حسین نصر

در دهه ۴۰ هنگامی‌که استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودم، با دانشجویی از گروه زبان فارسی آشنا شدم که نامش مظفر بختیار بود و در یکی از کلاس‌های درس بنده شرکت می‌کرد. جوانی بود بسیار مؤدب که زبان فارسی را با فصاحتی استثنائی صحبت می‌کرد و می‌نوشت. به‌زودی با هم از لحاظ علمی و آموزشی بسیار نزدیک شدیم و او در چند طرح علمی با بنده همکاری می‌کرد

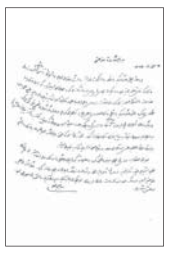

و حتی هنگامی‌که رساله فارسی سهروردی را برای چاپ آماده می‌کردم، در موارد گوناگون در تصحیح متن کمک می‌کرد. در برگرداندن «ایران، پل فیروزه» به فارسی نه‌تنها من را یاری کرد؛ بلکه به علت سلیقه بسیار والایی که در چاپ کتاب داشت، دعوت من را پذیرفت که به ایتالیا برود و مستقیما بر چاپ فارسی آن نظارت کند. نتیجه زحمات او که تعمق در فرهنگ ایران و ادب فارسی را توأم با ذوق فوق‌العاده هنری نشان می‌دهد، در تمام صفحات این کتاب نمایان است. بعد از انقلاب روزی از چین با من تماس گرفت و معلوم شد که رایزن فرهنگی ما در آن دیار شده است. از دوستان چینی شنیدم چقدر دکتر بختیار در دوران مأموریت خود به شناخت فرهنگ ایران در چین خدمت کرد. درگذشت او برای این حقیر بسیار دردناک بود؛ مانند ازدست‌دادن فرزندی. او یکی از برجسته‌ترین و خوش‌ذوق‌ترین دانشمندان عصر خود بود. روحش شاد باد.

واکنش

جوابیه بیمارستان جم

مدیرمسئول محترم روزنامه «شرق»
با عرض سلام

احتراما، در شماره ۲۶۵۰ آن روزنامه که در تاریخ ۱۳۹۵/۰۵/۱۸ چاپ و منتشر گردیده، مطلبی از ناحیه آقای دکتر امیرحسین جلالی، عضو محترم هیأت‌علمی دانشگاه علوم پزشکی ایران، در یکی از صفحات داخلی نشریه به چاپ رسیده که نویسنده دلسوز و آگاه مطلب مزبور، مشخصا بر اینکه محدودیت‌های تکنیکی و انسانی مثل هر فن دیگری، جراحی را در معرض خطاهای غیرارادی قرار می‌دهد که این خطا مستلزم رسیدگی است، تأکید کرد و سپس نگرانی عمیق خود را از فضای هیجانی غیرعادی در جامعه و اینکه چرا عده‌ای می‌خواهند به هر قیمت، موضوع را با نوعی تعمیم هیجانی و غیرمنطقی، بنیادهای اعتماد به گروه مرجع مهمی چون پزشکان را بسوزانند و تبعات بسیار منفی حاصل از چنین فضایی را گوشزد و این پرسش را مطرح نموده که سوزاندن ریشه اعتماد و آرامش و ایجاد تصویری هولناک از سوژه‌هایی چون پزشک و بیمارستان چه عایدی دارد؟ ایشان به‌حق، اظهار عقیده نموده‌اند که «گمانم در این آتش‌زدن قیصریه انگیزه‌های آگاه و ناخودآگاه دیگری وجود دارد و جامعه را بر بستن راه این موج ویران‌کننده برای تضمین سلامت و آرامش خود، تشویق می‌کند».

بسیار جای تأسف است که آن نشریه که خود را نشریه فرهنگی نیز معرفی کرده، در اقدامی موهن، و در جهت تحقیر و تخریب و برخلاف همه اصول اخلاقی و موازین اسلامی و با نادیده‌گرفتن محدودیت‌های موضوع قانون مطبوعات و اتفاقا برخلاف انگیزه و توصیه‌های دلسوزانه و اخلاق‌مدارانه و فرهنگی نویسنده فرهیخته مقاله، که قطعا نمی‌توانند از این حیث منکر شده یا تردیدی داشته باشند، عکسی که ظاهرا به‌صورت فتوشاپ تدارک شده و در آن از لفظ «قصابی...» آن هم درحالی‌که تاکنون هیچ مرجع قضائی و انتظامی، برخطا یا قصور- ولی غیرارادی صحه نگذاشته در حاشیه متن چاپ نموده که علاوه‌بر تخلف مطبوعاتی، مرتکب جرم اقدام در جهت تشویش اذهان عمومی، مضاف بر جرم توهین شده است. مدیریت بیمارستان جم ضمن ابراز تأسف شدید از عملکرد غیراخلاقی و مغرضانه آن نشریه، درخواست می‌نماید متن حاضر را به‌عنوان پاسخ تلقی و مطابق ماده ۲۳ قانون مطبوعات، آن را در همان صفحه درج نمایید. بدیهی است بیمارستان در قبال چنین عملکردی که برخلاف رسالت مطبوعات نیز می‌باشد موضوع را از طریق شکایت کیفری نیز تعقیب خواهد نمود.

مدیرعامل بیمارستان جم، دکتر محسن تدین‌فر
توضیح روزنامه:

این عکس جزء آثار پرطرفدار «در بین مخاطبان» شبکه‌های عمومی بوده است و روزنامه با هدف کاهش هیجان‌های عمومی و تأکید بر نادرست‌بودن قضاوت‌های این‌چنینی به تهیه مطلب اقدام کرده، همان‌طور که در واکنش نیز اشاره شده است. نویسنده محترم به‌درستی به آرامش و ازبین‌بردن تبعات منفی اعتماد عمومی به پزشکان تأکید کرده و خواستار شده از برخوردهای این‌چنینی پرهیز شود. در هر صورت اگر از این عکس برداشتی منفی شده صمیمانه عذرخواهی می‌کنیم.

یاد آر

برای چهلمین روز رفتن کیارستمی

جهانی شد و رفت

مرتضی کاخی

۵۰ سال از عمرمان را، تا مرگِ نابهنگامش، دوست بودیم و کنار هم. ۲۰ روز پیش از مرگش، آخرین‌باری که با هم بودیم، گفت: «برای خودم گلی خریده‌ام». دلم سخت از این حرف او گرفت. زهرخندی به او زدم، ولی بر خود، با درد درونم لرزیدم. چون حرف مفت و خودشیرینی و دلبری‌های کمابیشِ دیگران در او نبود. همان ایام در مصاحبه‌ای که فیلم آن پخش شد، گفت می‌خواهم زندگی کنم و از نام و معروفیت خودم بگذرم. به قول شادروان اخوان‌ثالث که در شعری گفته بود: «زندگی را دوست میدارم، مرگ را دشمن»، او نیز چنین بود. جهانی شد و رفت، اما همان‌گونه که گفته بود، زندگی را می‌خواست که با آن بماند و جهانی‌بودن را نه. ستاره سهیل سینمای ایران بود و شد و خواهد بود. خارجیانی بانام‌ونشان، بعضا در مرگ او گفته‌اند: «سینمای کیارستمی خواهد ماند». سال‌ها پیش کوروساوای ژاپنی گفته بود: «با مرگ ساتیا چیت‌رای هندی چشم و چراغ سینمای آسیا خاموش شد و چهره ماندگار او در جهان خواهد ماند»، اما وقتی با فیلم‌های کیارستمی آشنا شد، دیگر چنین حرفی نزد بلکه پلیور خود را که هنگام کارهای سینمایی‌اش می‌پوشید، برای کیارستمی

فرستاد. عباس در تیتراژ دو، سه‌تا از فیلم‌هایش نام مرا به کار برده بود و من که آن زمان دیپلمات وزارت خارجه بودم و ساکن لندن، این خبر را از کارمندی که از سفارت ایران در مسکو به لندن آمده بود، شنیدم. مجبور شدم بگویم: «من نبوده‌ام. تشابه اسمی بوده». ساعتی بعد از این مکالمه، کیارستمی به خانه من در لندن آمد و آن مأمور سفارت در مسکو، آنجا حاضر بود. کیارستمی را با نامی دیگر و به‌عنوان دوست قالی‌شناس و قالی‌فروش معرفی کردم. دقایقی گذشت و او از عباس پرسید: «قالی زیر پایتان ساخت کجاست؟» عباس با پایش قالی را چندثانیه‌ای لمس کرد و گفت: «کار خراسان است، اما نقش کاشان دارد. اصیل نیست». طرف محترمانه تعجب و تشکر کرد. (گرچه قالی تبریز بود) عباس بسیار باهوش و نوگرا بود. تازه‌جویی و تازه‌گویی با خلاقیت‌های سینمایی توأم و درهم در او و جانش تنیده شده بود. خیلی حیف شد که ناگهان رفت و تعجب دیگری در نام و نشان او ایجاد شد. یکی از روزهایی که در بیمارستان خوابیده بود، غروبِ غمگین آفتابی به دیدنش رفتم. وقت عیادت نبود. دربان بیمارستان اجازه ورود نمی‌داد. برای عباس به‌وسیله پرستارش پیغام دادم که به من اجازه نمی‌دهند بیایم بالا. پاسخ فرستاد: «مرتضی‌جان خوش‌تر است که مرا در این حال نبینی. بگذار برای چند روز دیگر که حالم خوب شود. آن‌وقت بیا».

و چند روز دیگر... .

گزارش فردا

نامه خانواده سربازان حادثه نی‌ریز به فرمانده کل ارتش جمهوری اسلامی

به دنبال توجه

«محمد مؤمنی»، فوق‌دیپلم دارد و کمربند مشکی کاراته؛ اما حالا چند هفته‌ای هست که خانه‌نشین شده. او ازجمله سربازان پادگان ۰۵ کرمان است که برای مرخصی به شیراز می‌رفتند و در جاده نی‌ریز دچار سانحه شدند. در این حادثه ۱۹ نفر جان باختند؛ اما محمد از تصادف جان به در برد. او که در نتیجه این تصادف دچار پارگی کبد، شکستگی کتف و سه مهره کمر و گردن، پارگی ساعد دست و پارگی ریه شده بود؛ پس از انتقال به بیمارستان شهید رجایی شیراز هشت روز در آی‌سی‌یو بستری شد؛ پس‌ازآن نیز محمد ۱۲ روز را در بخش گذراند و سپس ترخیص شد. ترخیصی که «منوچهر مؤمنی»، پدر محمد، آن را زودهنگام می‌داند و می‌گوید بچه‌اش را با برانکارد به خانه آورده‌اند و هنوز محمد سرپا نشده، برگه اعزام به خدمت برایش صادر شده است. او در گفت‌وگو با «شرق» می‌گوید: «ما مشکلات زیادی داریم؛ به‌همین‌علت است که به فرمانده کل ارتش نامه نوشته‌ایم و خانواده‌های دیگر حادثه‌دیدگان هم آن را امضا کرده‌اند. البته نامه را هنوز به دست سرلشکر صالحی نرسانده‌ایم؛ اما در آن، در هشت مورد گفته‌ایم که بچه‌های ما در جریان این اتفاق هیچ تقصیری نداشته‌اند و بعد هم درخواست‌هایمان را مطرح کرده‌ایم». او می‌گوید: «درخواست ما این است که فرزندانمان از سربازی معاف شوند؛ آن هم نه معافیت پزشکی. خواسته ما این است که کارت پایان خدمت برای این بچه‌ها صادر شود. خود پزشکی که از طرف بیمارستان به ما معرفی شده بود، شش ماه مرخصی برای محمد نوشته است. پزشک دیگری که محمد را نزد او بردیم، ۹ ماه مرخصی برایش نوشته؛ اما ارتش این مرخصی را قبول ندارد و برگه اعزام به خدمت درِ

خانه‌مان ارسال کرده. سؤال ما این است که آیا این بچه‌ها با این همه صدمه می‌توانند خدمت کنند». وقتی از او می‌پرسم به‌هرحال باید سربازی را تمام کنند و معمولا هم پس از دوران آموزشی سربازان با درجه تحصیلی بالاتر به کارهای دفتری گمارده می‌شوند، پاسخ می‌دهد: «این بچه حتی نمی‌تواند کار دفتری انجام دهد. به خاطر پارگی ریه تنگی نفس دارد. بچه‌ام ورزشکار بود؛ ولی حالا نه می‌تواند ورزش کند و نه کار. آینده این بچه‌ها تحت تأثیر این اتفاق قرار گرفته است و به‌همین‌خاطر ما از ارتش می‌خواهیم این موضوع را درباره پرونده آنها در نظر بگیرند». او می‌گوید خانواده این سربازان البته خواسته مشخص‌تری هم دارند و آن هم این است که چون حین خدمت این اتفاق برای سربازان رخ داده، خواهان عنوان شهید و جانباز برایشان هستند. مؤمنی دراین‌باره تأکید می‌کند: «ما مجبوریم هزینه‌های زیادی برای درمان این بچه‌ها بدهیم؛ چون بعد از آنکه تب حادثه خوابید و مسئولان آمدند و عکس انداختند و رفتند، دیگر توجه کمی به سربازان شد. حتی ما برای محمد خواهان انجام ام‌آرآی بودیم؛ ولی به ما دی‌ماه نوبت داده‌اند. تا دی‌ماه کمر محمد جوش خورده و معلوم نیست که درست جوش خورده باشد؛ بااین‌حال هزینه‌های درمان برای ما مهم نیست. من برای اینکه بچه‌ام دوباره سرپا شود، حاضرم هرچقدر لازم است، خرج کنم؛ اما حرفم این است که سرنوشت اینها چه می‌شود».

همان‌طور که سرنوشت این سربازان نامعلوم است، سرنوشت «وحید حلاج» هم نامعلوم است؛ سربازی که وقتی به بیمارستان شیراز منتقل شد، سطح هوشیاری بسیار پایینی داشت و هنوز که هنوز است در کماست.

پیشخوان
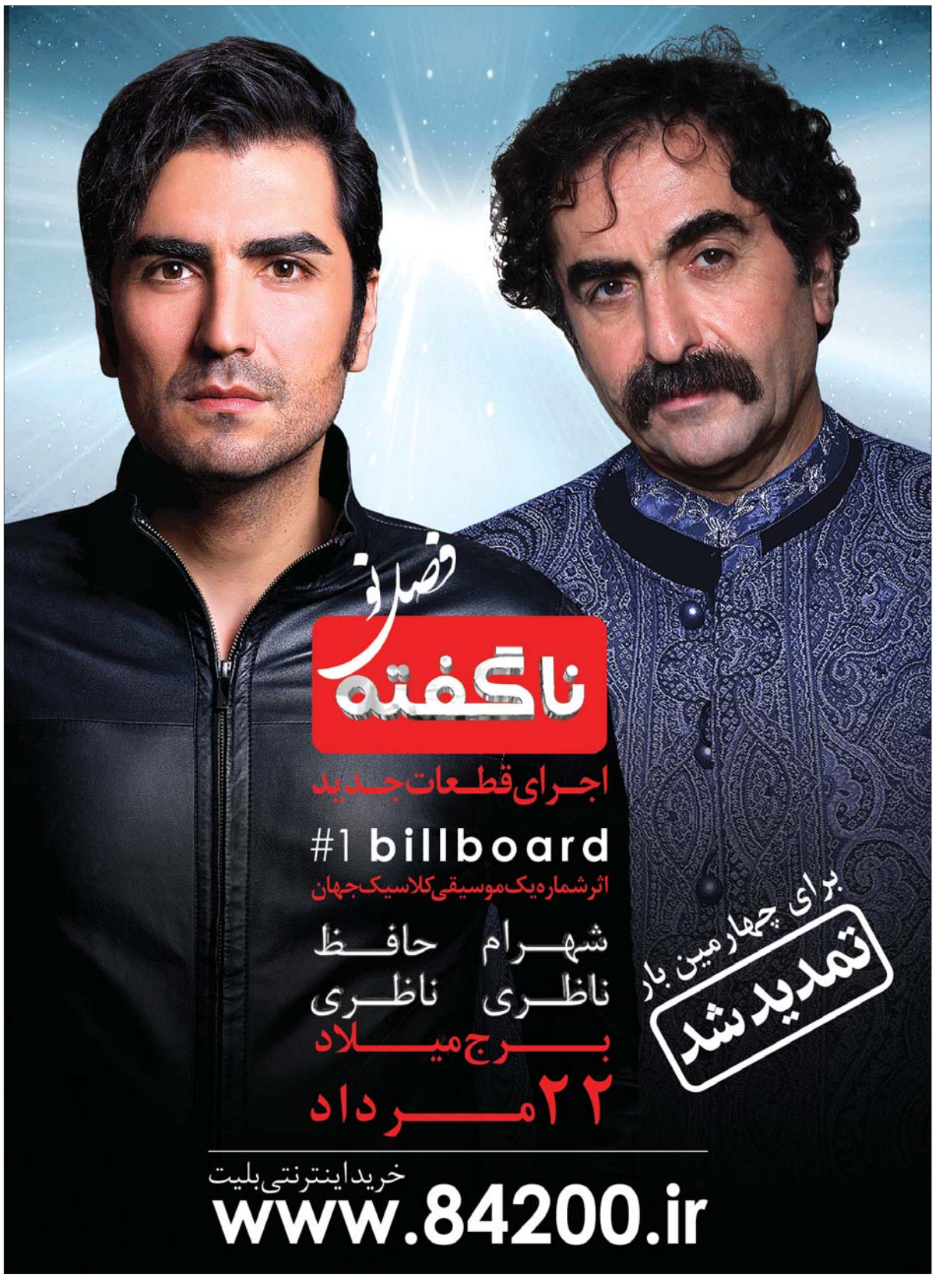
● نخستین شماره دوهفته‌نامه «مهرگان نو» هم‌زمان با روز خبرنگار منتشر شد؛ و برای جلد شماره نخست خود تیتر «چوب بدستهای همایونی» را انتخاب کرده و در این پرونده به بررسی «معماری تهران هم‌زمان با کودتای مرداد ۳۲» پرداخته است. این نشریه در پرونده‌ای دیگر به آسیب‌شناسی خطاهای پزشکی و عملکرد شبکه‌های اجتماعی در این زمینه توجه کرده است.این نشریه در شماره نخست در ۸۰ صفحه با قطع A۴ و با قیمت هشت هزار تومان چاپ شده و در دکه‌های مطبوعاتی سراسر کشور توزیع شده است. مدیرمسئول «مهران کرمی» است .